

کنکاشی در پدیده‌های تضاد و ترادف در زبان شعری مظفر النواب



مهدی شاهرخ، ابوالحسن امین مقدسی

چکیده:

در ادبیات معاصر عرب، شاعران بزرگی در حوزه سرایش اشعار سیاسی، نام خود را در بر تارك ادب عربی ماندگار کرده‌اند که یکی از برجستگان آن‌ها مظفر النواب، شاعر شیعه و چپ‌گرای عراقی است؛ او که سال‌های متمادی عمر و شعر خود را در راه محقق نمودن آمال سیاسی و مبارزاتی خود به کار گرفته است و هزینه‌های هنگفت چنین اقدامی را در زندگی خود، به شکلی کامل و با پذیرش رنج‌های زندان، شکنجه و تعقیب، و سال‌ها تحمل تبعید، غربت و دوری از وطن و آشنایان خود پرداخته است. مظفر النواب به عنوان يك شاعر نوگرای معاصر، از پدیده‌های مختلف زبانی در غنی‌سازی متون شعری خود استفاده کرده است که از جمله این‌ها پدیده‌های زبانی تضاد و ترادف است، این مقاله با تکیه بر شیوه و صفی تحلیلی درصدد بررسی این دو در شعر نواب است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که نواب گاه در بکارگیری این دو پدیده

کلیدواژه‌ها: تضاد، ترادف، هم‌معنایی، مظفر النواب، اشعار سیاسی، شعر معاصر عربی

زبانی، تجانس میان کلمات از حیث نوع واژگان را رعایت کرده و گاه این تجانس را برهم می‌زند، چنان که بسامد به کارگیری تضاد و مترادف در واژگان متجانس بیشتر از کلمات نامتجانس، و در میان واژگان متجانس اسمی بیشتر از متجانس‌های فعلی است، علاوه بر این، نواب در کنار تضاد و مترادف از دیگر محسنات بیانی و بدیعی در شعر خود بهره می‌گیرد تا از رهگذر آن‌ها، بر جنبه ادبی متون شعری خود افزوده و از این‌ها در جهت تقویت موسیقی معنوی اشعارش استفاده نماید.

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

مظفرالنواب شاعر متعهد معاصر عراقی، شاعری انقلابی است که اشعار سیاسی و هجو حاکمان عرب و دفاع از مبارزان ملی پربسامدترین درون‌مایه اشعار اوست. از همین روست که اشعار سیاسی غالب اشعار نواب را به خود اختصاص می‌دهند. شاعر در راه پیگیری موضوعات سیاسی و اجتماعی که آن‌ها را در شعر خود مطرح می‌نماید، از پدیده‌های مختلف زبانی در این اشعار بهره گرفته است که یکی از مهم‌ترین این پدیده‌های زبانی به کار گرفته شده در اشعار وی، پدیده‌های تضاد و مترادف است. این مقاله درصدد آن است که پدیده‌های زبانی تضاد و مترادف را در شعر نواب واکاوی نماید.

۱-۲- هدف و سؤالات پژوهش

هدف اصلی این پژوهش بررسی پدیده‌های زبانی تضاد و مترادف را در شعر مظفرالنواب است. در راستای رسیدن به این هدف، این پژوهش با این سؤال روبروست که شاعر به چه شکل از دو پدیده تضاد و مترادف در اشعار خود استفاده کرده است و هدف وی از بکارگیری این دو پدیده زبانی چه بوده است؟

۱-۳- اهمیت و ضرورت پژوهش

با آن‌که چنان‌که در بخش پیشینه پژوهش خواهیم دید، برخی پژوهشگران به بررسی اشعار نواب به ویژه اشعار سیاسی وی پرداخته‌اند، اما می‌توان گفت که تاکنون کسی در قالب مقاله، تضاد و مترادف را در اشعار مظفرالنواب بررسی نکرده است، از همین رو

این مقاله در صدد آن است که این دو پدیده زبانی را در اشعار مظفر النواب بررسی کند، بررسی تضاد و ترادف در شعر وی، از آن جا پر اهمیت است که به ما در فهم بهتر متون شعری این شاعر بزرگ معاصر عربی کمک بسزایی کرده و نگاه ما را به تجربه‌های شعری و مقاصد ادبی که مد نظر داشته، عمیق‌تر می‌سازد.

۱-۴- پیشینه پژوهش و بیان نوآوری‌ها

تاکنون دربارهٔ مظفر النواب برخی پژوهش‌ها در قالب کتاب، رساله و مقاله انجام شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:
به صورت کتاب:

۱- «الإبداع الفني في شعر مظفر النواب»، د. صلاح القاضي، (۱۹۸۳م)، طبعهٔ اولی، بیروت، دارالجيل. مظفر النواب شاعر الثورات و الشجن، قصائد تنشر لأول مرة، أوس داوود يعقوب، (۲۰۱۰م)، دار صفحات للدراسات و النشر، ط ۱، دمشق سوريا. نویسنده در این کتاب، مختصری بسیار کوتاه دربارهٔ زندگی نواب ذکر کرده و بخش اعظم آن را انتشار متن قصاید جدید نواب به خود اختصاص می‌دهد و مطالب زیادی در خصوص نقد اشعار نواب در آن ذکر نشده است.

۲- «مظفر النواب حياته و شعره»، باقر یاسین، (۲۰۰۳م)، قم، دار الغدير، ط ۳. مؤلف به بررسی زندگی و آثار نواب پرداخته و نگاهی کلی به اشعار نواب به خصوص قصائد سیاسی وی داشته است.

۳- «مظفر النواب سجين الغربة و الاغتراب»، أحلام يحيى، (۲۰۰۵م).. دمشق: دارنبنوی. این کتاب در حقیقت ذکر مقدمه‌ای در خصوص خود شاعر و اشعار سیاسی اوست، و در ادامه اشعار جدید شاعر منتشر شده است.

۴- «مظفر النواب: شاعر المعارضة السياسية و الغضب القومي»، هانی الخیر، (۲۰۰۹م)، دمشق، دار مؤسسهٔ رسلان، ط ۱. نویسنده مختصری بسیار کوتاه دربارهٔ نواب و زندگی او بیان کرده و در ادامه برخی از مشهورترین قصائد نواب را منتشر کرده است.
در قالب رساله و پایان‌نامه:

۵- «الأدب السياسي عند مظفر النواب» (۱۳۹۱ش). «ناصر تابع جابری». استاد راهنما: «د. حسن دادخواه تهرانی». رسالهٔ کارشناسی ارشد دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز. محقق این اثر، به بررسی اشعار سیاسی مظفر النواب به

خصوص از لحاظ محتوایی پرداخته است، لذا بررسی پدیده‌های زبانی تضاد و ترادف در اشعار نواب، موضوع این پژوهش نبوده است.

۶- «نوگرایی در شعر مظفر النواب»، (۱۳۹۰ ش) «بلاسم محسنی»، استاد راهنما: «د. مرضیه آباد». رساله دکتری تخصصی گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات دکتر علی شریعتی دانشگاه فردوسی مشهد. پژوهنده این تحقیق، به بررسی مهم‌ترین نوگرایی‌های سبکی زبانی اشعار نواب به خصوص دو فن ادبی بینامتنی و نقاب در اشعار وی پرداخته است.

در قالب مقاله:

۷- «بررسی درون‌مایه‌های شعر مظفر النواب»، د. جهانگیر امیری و سعید اکبری، (۲۰۰۸ م/ بهار و تابستان ۱۳۸۷ ش)، مجله ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۹، صص ۸۳-۱۰۴. که نویسندگان به بررسی درون‌مایه‌های سیاسی اشعار نواب پرداخته و تنها مضامین این اشعار محل بررسی پژوهشگر بوده است.

۸- «التنصاف القرآنی فی شعر مظفر النواب»، د. مرضیه آباد و بلاسم محسنی، (خریف ۱۳۹۰ ش)، فصلیه اللسان المبین پژوهش ادب عربی، السنة الثالثة، المسلسل الجدید، العدد الخامس، مقاله ۳. نویسندگان تنها بینامتنی قرآنی را در اشعار نواب بررسی کرده‌اند و لا غیر.

۹- «التنصاف فی شعر مظفر النواب»، لوی کریم عطیة، (۲۰۰۵)، کلیة تریبة المثنی جامعة القادسیة، المجلد الثامن، العددان ۳-۴، صفحات ۹۳-۱۰۶. این مقاله انواع مختلف بینامتنی را در شعر نواب به شکلی بسیار گذرا و کوتاه بررسی کرده است. تعدد انواع بینامتنی و محدودیت صفحات مقاله، از غنا و عمق مباحث در این مقاله کاسته است.

۱۰- «الصورة الشعریة فی شعر مظفر النواب»، ستار جبار رزیح و علی حسین جلود، مجله آداب البصرة، ۲۰۱۰ م، شماره ۵۳، صص ۴۳-۷۰. مؤلف به شکلی کوتاه، به بررسی ایماژها و تصاویر شعری نواب پرداخته است، و خصوصیات ادبی و سبکی اشعار نواب اهتمام نویسنده در پژوهش نبوده است.

۱۱- «طنزپردازی مظفر النواب و علی اکبر دهخدا»، طاهرة گودرزی، (۱۳۸۸/۴/۲۸ ش)، فصلنامه علمی و پژوهشی ادبیات تطبیقی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره ۸، صص ۱۵۹-۱۵۴. که مقاله‌ای تطبیقی میان دو شاعر ادب فارسی و عربی در زمینه درون‌مایه طنز میان این دو شاعر ایرانی و عراقی است.

۱۲- «المرأه فی شعر مظفر النواب: دراسة فنیة و موضوعیة»، د. فوزیة لعیوس غازی الجابری، (۲۰۰۹م)، جامعه المثنی کلیة التریبة، مجلة القادیة فی الآداب و العلوم التریبویة، المجلد ۸، صص ۶۳-۷۸. که این پژوهش تنها جایگاه زن را در دیدگاه و تفکر و به طور خاص در اشعار نواب بررسی کرده است.

۱۳- «مظاهر المقاومة فی شعر مظفر النواب»، حسن دادخواه و ناصر تابع جابری، (ربیع و صیف ۱۳۹۱ ش)، مجلة بحوث فی اللغة العربیة و آدابها، نصف سنویة محكمة لکلیة اللغات الأجنبیة بجامعة إصفهان، العدد ۶، صص ۵۵-۷۴. این جستار به بررسی نمادهای مقاومت در اشعار سیاسی نواب پرداخته است، لذا موضوع آن که مبحثی محتوایی است، کاملاً از مقاله کنونی فاصله دارد.

۱۴- «امام حسین (ع) اسوه پایداری در شعر مظفر النواب» مهدی شاهرخ و ابوالحسن امین مقدسی (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، مجلة ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره ۸، شماره ۱۴، صص ۱-۲۸ که به بررسی نماد امام حسین (ع) و فراخوانی شخصیت ایشان در شعر نواب پرداخته است که نوعی نمادشناسی در اشعار نواب به شمار می‌رود که مبحثی است محتوایی.

۱۵- «آشنایی زدایی‌های زبانی اشعار مظفر النواب» مهدی شاهرخ و ابوالحسن امین مقدسی (۱۵ مهرماه ۱۳۹۵) کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات، دانشگاه تربیت حیدریه. که نویسندگان تنها به مبحث آشنایی زدایی‌های زبانی اشعار مظفر النواب پرداخته‌اند و در آن به پدیده‌های زبانی تضاد و ترادف اشاره‌ای نداشته‌اند.

۱۶- «بررسی مضامین غنایی اشعار مظفر النواب» مهدی شاهرخ و ابوالحسن امین مقدسی (۱۵ مهرماه ۱۳۹۵) کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات، دانشگاه تربیت حیدریه. به این خاطر که اکثر نویسندگان در خصوص اشعار نواب، با توجه به سیاسی بودن اکثر اشعار نواب، مضامین غنایی که در لابلای اشعار سیاسی او آمده است را بررسی نکرده‌اند، این مقاله این امر را بررسی کرده است که همچنان که از نام آن پیداست، تحلیلی است محتوایی بر مضامین غنایی در اشعار نواب. در حالی که این مقاله، مقاله‌ای است که به طور خاص به بررسی پدیده‌های ترادف و تضاد در زبان شعری نواب می‌پردازد. لذا با توجه به این ادبیات پژوهش، این نخستین مقاله‌ای است که به بررسی پدیده‌های زبانی تضاد و ترادف در زبان شعری مظفر النواب می‌پردازد.

شیوه این پژوهش، وصفی تحلیلی مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است.

۲- زندگی مظفرالنواب

مظفرالنواب شاعر معاصر شیعی و چپ‌گرای عراق، شعر خود را در خدمت مبارزه با ظلم و ستم و دفاع از آرمان‌های قومی ملت عرب و آمال و آلام بشری آن‌ها به خدمت گرفته و امیدها و دغدغه‌های مردم عرب را به تصویر کشیده است. از همین رو سالیان درازی را در غربت و تبعید و به دور از میهن خود عراق گذرانده است. لذا شکی نیست که نواب، «شاعری انقلابی است که سال‌ها به مانند دعبل خزاعی شاعر شیعه معروف، چوبه دار خود را بر دوش گرفته و جامه تبعید به تن کرده است». (امیری و اکبری، ۲۰۰۸: ۸۳-۸۴) لذا او همه جا حامی و مدافعین راه مقاومت و انقلاب است. «وی گاهی در لبنان است و گاهی در اریتره، گاهی در لیبی و زمانی در سوریه، با انقلاب اسلامی ایران همگام است و در سنگر فلسطینی‌ها علیه صهیونیست‌ها در جنگ. گذرنامه‌اش تنها برای چند کشور مشخص عربی اعتبار دارد و شعرش مجوز ورود به تمام کشورهای عربی را ندارد و اغلب هم به‌طور غیرقانونی در این کشورها منتشر می‌گردد. او به شاعر کاست‌ها معروف است، زیرا اشعار خود را بیشتر دکلمه می‌کند تا چاپ». (بیدج، ۱۳۶۷ ش: ۴۶-۴۸)

زندگی مظفر، همیشه در شرایطی آکنده از خطر و سفر و جابجایی و غربت و البته همراه با غموض و مخفی‌کاری زیاد بود. لذا نواب همیشه احساس می‌کرد، تحت تعقیب است، علاوه بر این، وی به خاطر موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش در قبال حاکمان عرب، بارها از سوی این نظام‌ها، مورد شکنجه روحی و بدنی قرار گرفت. این احساس خطر شدید زندگی که نواب با آن دست و پنجه نرم کرد و در رأس آن، تبعید خارج از وطن خودش بود که، نزد وی يك موضع متخاصم در قبال همه نظام‌ها و حکومت‌های عربی به وجود آورد.

۳- تضاد

اگر ما در قصائد نواب تأمل کنیم، ویژگی تضاد را در بسیاری از قصائد وی به روشنی می‌بینیم. البته شایان ذکر است که تضاد در شعر وی به صورت عمدی و خودآگاه

نیامده؛ بلکه بدون هیچ‌گونه تکلف و تصنعی در شعر وی ذکر شده است. زیرا وی اشعار خود را از روی احساسات و تجربه‌های شعری خود می‌سراید و شعرش همراه با نبض و ضربان قلب وی فراز و فرود دارد و با صداقت و صراحت الفاظ شعرش زندگی کرده است؛ لذا تضاد در شعر وی نیز در جهت خدمت اندیشه‌ها و تصاویر شعری‌اش و توضیح معانی و مفاهیمی که قصد بیان‌شان را داشته، به‌کار گرفته شده و همین امر، یک نوع هم‌نوایی قلبی و روانی بر اشعار وی می‌افزاید که، خواننده را به طرب می‌آورد تا همان احساسی را داشته باشد که نواب دارد.

۳-۱- تضاد در اسامی:

گاهی تضاد در شعر نواب میان دو اسم رخ می‌دهد، به صورتی که نواب سطر شعری می‌آورد که در آن دو اسم وجود دارد که میان آن‌ها رابطه تضاد وجود دارد و این تضاد، بر موسیقی معنوی این سطر شعری می‌افزاید. نواب می‌سراید:

«وَأَنْتَ بِأَفَاقِ الرُّوحِ شُرُوقًا وَمَغِيبًا» (النواب، ۱۹۹۶: ۴۶۲) (و تو در افق‌های روح در حال طلوع و غروب هستی) که طلوع و غروب که هر دو اسم هستند، باهم دارای تضاد هستند و چیزی که بر زیبایی این متن می‌افزاید آن‌که شاعر مخاطب خود را خورشیدی دانسته است که در افق‌های روح آدمی در حال طلوع و غروب است، چه مخاطب را به خورشید تشبیه کرده و برای روح که امری معنوی است، افق‌هایی قائل شده است که مخاطب خورشیدگونه در آن پرتوافشانی کرده و سپس غروب می‌نماید. این تضاد با آوردن دو اسم به شکل پیاپی صورت گرفته که با یک حرف عطف میان آن‌ها فاصله افتاده است. در مقطع شعری زیر نیز چنین است:

«صَيْفًا وَشِتَاءً تَتَجَدَّدُ/أَنْبِيلُ تَلَوْتُ وَجَهَ الْعُنْفِ» (همان: ۴۶۰) (در تابستان و زمستان نو می‌گردد/آیا شرافت چهره خشونت را آلوده کرد؟) که میان تابستان و زمستان تضاد وجود دارد، علاوه بر این شرافت را جانبخشی کرده است تا بتواند فاعل فعل آلودن شود، هر چند در این عبارت شعری نیز نوعی هنجارگریزی است، زیرا معمولاً شرافت آلوده نمی‌سازد بلکه پاکسازی می‌نماید و از سوی دیگر، خشونت امری زشت و ناپسند است و چهره‌ای زیبا و پاک ندارد که شرافت بخواهد آن را آلوده نماید، لذا جمع شدن این تضاد و این هنجارگریزی بر زیبایی ادبی این سطر شعری افزوده است.

در مقطع شعری زیر نیز میان هجر به معنای فراق و وصل به معنای وصال تضاد وجود

دارد، ولی تفاوتی که در تضاد زیر با دو تضاد قبلی وجود دارد آن‌که، هر دوی کلمات هجر و وصل در متن زیر با لای نفی، منفی شده‌اند، در حالی که چنین نفی‌ای در دو تضاد قبلی نبود:

«مَدْفُنٌ أَوْ دِي بِلَاهِجِرٍ وَلَا وَصَلٍ بَبَابِ الطَّاقَةِ» (همان: ۷۵) (محل دفن خستگی من بدون فراق و وصل در باب الطاقه) که باری دیگر شاعر با جانبخشی به خستگی، آن را به صورت انسانی تجرید کرده است که دفن می‌شود، آن‌گاه برای این دفن خستگی خود صفت وصال و فراق را نفی نموده است.

گاهی هم این دو واژه متضاد در لابلای متن شعری، به شیوه حرف عطف نیامده‌اند، به‌مانند کشف که به معنای وضوح و روشنایی مطلب است و غموض که به معنای ابهام و پیچیدگی است، در مقطع زیر:

«وَيَزِيدُكَ عُمُقَ الْكَشْفِ غَمُوضًا» (همان: ۴۵۱) (و عمق اکتشاف بر ابهام و پیچیدگی تو می‌افزاید) در این عبارت نیز نوعی هنجارگریزی است، زیرا عمق کشف و روشنایی معمولاً باعث وضوح بیشتر مطلب می‌شود و بر ابهام آن نمی‌افزاید اما شاعر برعکس، معتقد است که عمق اکتشاف باعث ابهام و غموض بیشتر مخاطب می‌گردد.

در مقطع زیر نیز میان تبعیدگاه و برگشتن به وطن، نوعی تضاد هست زیرا تبعیدگاه به معنای رفتن و دور شدن از خانه است، اما برگشتن معمولاً برگشت به خانه و کاشانه قبلی است، که البته در این جا این دو واژه متضاد، در کنار یکدیگر نیامده است:

«وَالْمَنْفَى يُعَوِّدُونَ إِلَى أَوْطَانِهِمْ ثُمَّ رُجُوعِي» (همان: ۲) (و تبعیدی‌ها به میهن‌هایشان برمی‌گردند و سپس برگشت خودم را [آز تو می‌خواهم] هر چند که منفی به معنای تبعیدگاه اسم مکان است و رجوع مصدر است، اما با این وجود این تفاوت، میان این دو تشابهی در اسم بودن این دو واژه متضاد وجود دارد.

البته نواب گاهی در راه به کارگیری فن تضاد در راه غنی‌سازی زبان شعری خود، تحت تأثیر تضادهای قرآنی قرار گرفته است:

«فَتَعَالَى ... تَعَالَى نَبِكِي الْأَمْوَاتِ وَنَبِكِي الْأَحْيَاءِ» (همان: ۴۶۶) (پس بیا .. بیا برای مردگان و زنده‌ها گریه کنیم)

در اینجا دو فعل «تعالی» و «نبکی» هر کدام دوبار تکرار شده است و سپس این تضاد آمده است، دو واژه متضادی که هر دو مفعول به فعل مکرر «نبکی» قرار گرفته‌اند. البته، این سخن وی اشاره‌ای دارد به آیه شریفه: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ * وَلَا

الظلماتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظلُّ وَلَا الحرُّورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (فاطر: آیات ۱۹-۲۲) لذا کثرت ورود اضداد را در اشعار نواب برای خدمت به بیان معنا و دلالت مورد نظر وی به خواننده بوده است.

در مقطع زیر، نیز میان «مشکاة» به معنای چراغ و «ظلمة» که به معنای تاریکی و نبود نور است، تضاد وجود دارد:

«يا حَامِلَ مَشْكَاءِ الْغَيْبِ بِظِلْمَةٍ» (همان: ۴۵۱) (ای دارنده چراغ غیب در تاریکی) نواب «مشکاة/ظلمة» را به کار برده تا اندیشه‌های مقاوم خود را بیان کند. زیرا از نظر وی، «مشکاة» دال بر روشن بودن مسیر و راه و «ظلمة» دال بر گم شدن و پیدا نکردن مسیر است. گویی که در شب چونان آواره‌ای راه می‌رود و به دنبال چراغی است تا راه خود را به سوی میهنش بیابد.

در متن شعری زیر نیز دریا و خشکی که هر دو اسم هستند، نیز باهم در تضاد هستند: «أَلْفَ الْعَشَقِ إِلَى الْبَحْرِ / تَحَرَّرَ مِنْ أَنَّكَ مُلْتَصِقٌ بِالْبَرِّ / جُزُرُ الْمَلْحِ» (همان: ۹۵) (به سوی دریا با عشق آفت بگیر / از اینکه تو چسبیده به خشکی و به جزایر نمک باشی رها شو) البر خشکی و البحر دریاست که میان آن‌ها تضاد وجود دارد، علاوه بر این‌ها، جزر ملح نیز نوعی خشکی است، لذا این عبارت نیز با البحر در تضاد است، «دُبر» در عربی به معنای پشت و «قُبَل» به معنای جلو است که با هم در تضاد مکانی قرار دارند، این دو واژه در يك سطر شعری نواب به کار رفته‌اند: «وَكَادَ لَوْلَا كَادَ لَا دُبرٌ وَلَا قُبَلُ» (همان: ۸۳) (و نزدیک است که/ که اگر نزدیک است که نباشد، نه پشتی هست و نه جلویی)

شاعر در اینجا يك بار فعل کاد را به کار برده است، سپس با تشخیص فعل کاد که از افعال مقاربه است، بیان می‌دارد که اگر فعل کاد نباشد، دیگر جلو و پشت سری نیست. لذا چنان که دیده می‌شود نواب همیشه فن تضاد را به همراه دیگر محسنات بیانی و بدیعی می‌آورد تا از این راه، بر غنای ادبی متون شعری خود بیفزاید.

لعب به معنای بازی کردن و انجام کار غیر جدی به هدف تفریح و سرگرمی است، در مقابل جد به معنای کاری که در نهایت جدیت قرار دارد، این دو واژه متضاد، در فاصله نزدیکی از هم، در متن شعری زیر به کار رفته‌اند:

«أَعْطَاكَ بِأَنْ تُصْبِحَ طِفْلاً عِنْدَ حَاجَةِ اللَّعِبِ / وَسَيْفًا حَيْثُ يَجِدُ الْجِدُّ» (همان: ۹۵) (به تو این

را عطا کرد که در زمان نیاز به بازی کودک شوی / [به تو این را عطا کرد] که در زمانی که امری جدی پیش بیاید شمشیر شوی (که سیف را که وسیله ورود به کارزار نبرد در بزرگسالی است در برابر طفل قرار داده است، چه هر دو خبر أصبح هستند، از سوی دیگر میان یجد و الجد جناس وجود دارد. نیز میان عسل که اوج شیرینی است و تلخی در متن زیر، شبه تضاد وجود دارد:

«تَهْرَدُ صَامِتًا مَرًّا وَفَهُ يَقْطُرُ الْعَسْلَ» (همان: ۸۳) (ساکت و تلخ یک تنه اقدام کن و پس از لکنت، زبان شیوای خود را باز کن تا از آن عسل قطره قطره فرو بریزد) که سخنان نغز مخاطب را به عسلی تشبیه کرده است که قطره قطره از دهان وی فرو می ریزد، از سوی دیگر، سکوت وی را که از جمله امور شنیداری است، با تلخ موصوف ساخته است که از جمله خصوصیات حس چشایی است، لذا علاوه بر این تضاد و تشبیه زیبا، در این سطر شعری صنعت حس آمیزی نیز وجود دارد. از سوی دیگر، با این که عسل اسم ذات و مر مصدر است، اما شکی نیست که هر دوی این واژگان متضاد، اسم هستند.

۳-۲- تضاد میان فعل و فعل:

در مقطع زیر میان میان «أجهل» و «أكتشف» تضاد وجود دارد که هردو فعل مضارع بر صیغه متکلم وحده هستند، از سوی دیگر میان «أنت» و «لا أنت» نیز نوعی تضاد است که در عربی طباق عکس و ایجاب خوانده می شود:

«أنتَ وَلَا أَنْتَ / وَأَجْهَلُ أَوْ أَكْتَشِفُ» (همان: ۱) (تو و غیر تو / نمی دانم یا کشف می کنم)

نیز میان «یأتی» و «لا یجیء» در سطر شعری زیر نیز تضاد از نوع طباق سلب و ایجاب وجود دارد:

«هَكَذَا حَبَّتْ كُلُّ الْمَحَطَّاتِ صَفًا وَرَائِي / فَمَنْ لَا يَجِيءُ بِقَاطِرَةٍ بِالْمَحَطَّاتِ يَا تِي» (همان: ۳۳)

(این چنین همه ایستگاه‌ها به طور صف کشیده در پس من سرازیر شدند / از همین رو کسی که لکوموتیو را به ایستگاه‌ها نمی آورد، می آید) که در این جا علاوه بر این طباق سلب و ایجاب میان دو فعل مذکور، المحطات جانبخشی شده است و به ایستگاه‌های قطار که مکان و بی جان هستند، خصوصیت انسان که همان به صف ایستادن در پشت سر او، داده شده است، لذا در المحطات استعاره مکنیه از نوع تشخیص وجود دارد. از سوی دیگر نوعی هنجارگریزی را نیز در عبارت «بالمحطات یأتی» می بینیم، زیرا این معمول است که لوکوموتیو قطار حرکت کند و کسی با آن از جایی به جای دیگر منتقل شود،

اما اینکه ایستگاه‌ها که مکان‌های ثابتی هستند حرکت کنند و افرادی را منتقل نمایند، امری است که در آن نسبت به معهود ذهنی همگان نوعی آشنایی زدایی هست.

۳-۲- تضاد میان اسم و فعل:

گاهی هم در شعر نواب، این تجانس اسم و فعل بودن میان دو واژه متضاد، به هم می‌خورد و شاعر رابطه تضاد را میان دو واژه که از نظر اسم و فعل بودن با هم متفاوت هستند، برقرار می‌نماید. مانند متن شعری زیر که در آن، میان خوابیدن و صبح نوعی شبه تضاد هست، زیرا صبح زمان بیدار شدن از خواب است که بیداری با خوابیدن در تضاد است:

«أَحْمَلُ لِبِلَادِي حِينَ يَنَامُ النَّاسُ سَلاَحِي / لِلمَخَطِّ الكُوفِي يَتِمُّ صَلَاةُ الصُّبْحِ بِأَفْرِيزِ جَوَامِعِهَا
لِشَوَارِعِهَا» (همان: ۴۵۰) (زمانی که مردم می‌خوابند من سلاحم را برای کشورم می‌برم / برای خط کوفی [آن را می‌برم] نماز صبح در فواره مسجد جوامع آن در خیابان‌های آن برگزار می‌شود) که «ینام» فعل مضارع است و «الصبح» اسم ذات که برای وقت مخصوص به کار می‌رود.

در متن شعری زیر نیز میان فعل «یضیء» به معنای روشن شدن و نیز میان شب نوعی شبه تضاد هست، زیرا شب زمان تاریک شدن همه‌جاست که این با روشن شدن در تضاد است:

«يَضِيءُ اللَّيْلُ بِسَيْفٍ يُوقِدُ فِي المَهَجَّةِ جَمْرَةً» (همان: ۴۵۵) (و شب با شمشیری روشن می‌گردد که در دل آتشی گذاخته می‌افروزد)

که در این سطر شعری نواب، نوعی غلو وجود دارد، زیرا این که شمشیری از شدت تیزی و صیقلی بودن بدرخشد و برق بزند، امری معهود است، اما این که برق شمشیر شب تاریک را روشن کند، نوعی مبالغه و غلو است. هم‌چنین شاعر داغ درون دل را به آتشی گذاخته تشبیه کرده است که توسط این شمشیر براق و برنده ایجاد می‌گردد. که این هم نوعی غلو است، زیرا اینکه برق شمشیر آتشی گذاخته را روشن نماید، امری غیرمعهود است که این نوع غلو، در جهت ایجاد نوعی آشنایی زدایی در متن شعری صورت گرفته است.

تقریباً از این مجموعه تضادها در شعر نواب می‌توانیم شبه یقینی حاصل کنیم که تضاد در اشعار وی در خدمت دلالت، معنا و اندیشه است. وی با مهارت تمام و با اسلوبی روان

تضاد را به وجود می آورد تا علاوه بر رساندن معنای مورد نظر خود به خواننده نوعی طراوت ذهنی را هم در او ایجاد کند. نواب این چنین با اسلوبی خردمندانه و ساختی موفق اندیشه خود را به خواننده نزدیک می کند. از سوی دیگر، این تضادهایی که در شعر او دیده می شود در کنار دیگر محسنات بیانی و بدیعی، بر جنبه ادبی بودن متون شعری وی و غنابخشی آنها افزوده است.

۴- مترادف یا هم معنایی

۴-۱- هم معنایی در میان اسم و اسم

نمونه های هم معنایی در شعر مظفر را در قصیده «المسلخ الدولی / باب أبواب الأبدیة» و نیز قصیده «نهنهنی اللیل» و دیگر قصائد مانند «وتریات لیلیة» و «صره الفقراء المملوءة من المتفجرات» به وفور می توانیم ببینیم. نواب می سراید:

«ماداً تقول عصا قائد الوتریات / ثم ارباك و فوضی» (همان: ۳۴۶) (عصای رهبر کینه ها چه می گوید / سپس آشفستگی و شورش است) که آشفستگی و شورش هر دو هم معنا و دال بر نبود امنیت و هرج و مرج است.

یا در عبارتی دیگر، می گوید:

«زعموا أنك مجنون، معتوه... صوفی و شیوعی» (همان: ۱۲۸) (گمان کردند که تو دیوانه و ناقص العقلی... صوفی و کمو نیست هستی)

انسانی دیوانه است که عقلی ناقص داشته باشند، از همین رو این دو واژه تقریباً هم معنا و مترادف اند.

یا در عبارتی دیگر که دو واژه مترادف را که دال بر لاغری است، ذکر می کند و بیان می دارد که این جماعت، این دو را که تقریباً یک شکل هستند، از همدیگر متمایز می دانند:

«بأن هذه الجموع تميز بين الهزيل والرهيف» (همان: ۴۳۰) (به اینکه این جماعت لاغر و نحیف را از هم تمیز می دهند) هزیل و رهیف هر دو در توصیف اشخاص لاغر به کار برده می شوند و هم معنایند.

نواب در جایی دیگر، دو نام قرآن مجید را ذکر می کند که یکی اسم عام و دیگری اسم خاص این کتاب گرانسنگ و مقدس مسلمین است:

«لم أزل أرجع للكتاب والختمه والقرآن طفلاً» (همان: ۵۱۶) (پیوسته همچون کودکی

به کتاب و سخن [پیامبر] خاتم و قرآن رجوع می‌کنم) کتاب نام دیگر قرآن کریم است، به خصوص در صورتی که با ال عهدِ ذهنی بیاید. چه خداوند متعال این نام را برای قرآن به کار برده و فرموده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (البقرة: ۲) (این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست). نواب در این سطر شعری نام قرآن را دو بار با نام‌های گوناگون ذکر کرده است، یا این سطر شعری:

«نَقَسْمُ أَنْ نَسْتَرْجِعَ كُلَّ فِلَسْطِينَ أَوْ التَّدْمِيرِ / وَنَسَفَ الْآبَارَ وَحَتَّى الْعَوْدَةَ» (همان: ۱۳) (سوگند یاد می‌کنیم که یا همه فلسطین را بازگردانیم یا آن را ویران کنیم/ و یا چاه‌ها را بمب‌گذاری نماییم و یا اینسکه به میهن بازگردیم)

نسف به بمب‌گذاری کردن برای خرابی گفته می‌شود که خود همان تخریب است، لذا تقریباً نسف همان التدمیر است و میان این‌ها نوعی مترادف وجود دارد.

«غَصْنَا فَارِعًا بِالْوَرْدِ... مَشْمُوقًا» (همان: ۵۱۵) (شاخه‌ای بلند و دارای گل سرخ ... بلند و شامخ) فارع و مشموق با هم مترادف هستند زیرا هر دو به معنای بلند و شامخ هستند. «أَعْتَرَفَ أَمَامَ الصَّحْرَاءِ / بَأَنِّي مُبْتَدِلٌ وَبَدِيءٌ وَحَزِينٌ» (همان: ۴۸۰) (در مقابل بیابان اعتراف می‌کنم که من مبتدل و بدزبان و غمگین هستم) که بدزبانی نوعی ابدال است. در سطر شعری زیر «عزّه و شَم و أنف» نزد عرب همه به معنای غیرت و عزتمندی است: «عَرَبٌ رَضَعُوا الْعِزَّةَ / شَمٌ... أَنْفٌ / لَا عَرَبَ حَلَبُوا الْخَنْزِيرَ» (همان: ۴۳۹) (عرب‌هایی که به عزت شیر دادند/ عزتمند و غیورند/ نه عرب‌هایی که خوک را می‌دوشتند) در این عبارت، شاعر عرب‌هایی که عزتمند هستند و عزت خود را به ثمن بخش نمی‌فروشند، می‌ستاید ولی عرب‌هایی را که دست‌نیاز به سوی بیگانگان کافر دراز می‌کنند و آن‌ها هیچ بهره‌ای برایشان نداشته و بیشتر بر عذاب و آزار آنان می‌افزایند، مورد هجو و تمسخر قرار می‌دهد.

«وَطَنِي أَنِّي يَنْطِقُ بِالْعَرَبِيَّةِ صَافِيَةً / مِنْ دَرَنِ الْقَطْرِ يَّةِ وَالْكَذِبِ» (همان: ۴۴۰) (وطن من از چه زمانی با زبان عربی خالص/ از کذب‌های کشورگرایی و دروغ سخن می‌گوید) «درن و کذب» هر دو به معنای دروغ هستند، لذا میان این دو اسم، هم‌معنایی هست. کما اینسکه در سطر شعری زیر، «جمر و لهب» که هر دو به معنای آتش گذاخته هستند، با هم مترادف دارند:

«فِي الْجَمْرِ قُلُوبُ الْحُكَّامِ / وَيَضْحَكُ فِي اللَّهَبِ» (همان: ۴۴۲) (دل‌های حاکمان در آتش

گداخته است/ و در میان شعله‌های آتش می‌خندد)

در مقطع شعری زیر، آباریق ظرف نوشیدن شراب است و کأس که در فارسی بدان جام گویند هم مخصوص نوشیدن شراب است. از همین رو، این دو هم می‌توانند هم‌معنا به شمار آیند:

«أَفْسَمْتُ بِأَعْنَاقِ الْبَارِيقِ الْخَمْرِ وَمَا فِي الْكَأْسِ مِنَ السَّمِّ» (همان: ۴۷۸) (به گردن‌های آبریزهای شراب و سمی که در جام هست، سوگند می‌خورم)

«وَهُمْ خَفِيفٌ يُحْرِكُ حُزْنَ السَّائِرِينَ فِي عُرْسِ قَلْبِي» (همان: ۴۳۲) (اندوهی سبک که غم‌های پرده‌ها را در عروسی دلم به حرکت درمی‌آورد) اندوه و غم باهم هم‌معنا هستند و نواب توانسته این دو را در کنار یک‌واژه متضاد که با این دو در تضاد هست، یعنی عروسی بیاورد، زیرا معمولاً عروسی زمان شادی است و نه غم.

«تَسُدُّ خِيَاشِيمَهُمْ وَمَنَاخِيرَهُمْ وَقُلُوبَهُمُ الْآثَمَةَ» (همان: ۲۸) (مانع نوک و سوراخ بینی و دل‌های گناهکار آنان می‌شود) خیاشیم و مناخیر هر دو به قسمت‌های جلویی بینی گفته می‌شود لذا این دو واژه باهم هم‌معنایند.

«أَوْ مَا سُمِّيَ كَفْرًا زَنْدَقَةً» (همان: ۴۹۷) (یا چیزی که کفر و بی‌دینی خواندند) که زندقه هم نوعی کفر است.

«كَانَ لَنَا طَعْمُ الْحَبِّ... كَانَتْ لَنَا نَكْهَةُ الزَّهْرِ أَحْزَانُ» (همان: ۱۵۷) (ما مزه عشق داشتیم/ غم‌های ما بوی گل داشت) طعم و نكهة هر دو مترادف و به معنای مزه هستند.

«نَحْنُ جِئْنَا إِلَى الْعُرْسِ مِنْ آخِرِ الْمَدَنِ الْعَرَبِيَّةِ مِنْ زَمَنِ الْقَهْرِ وَالْقَمْعِ وَالْقَتْلِ وَالتَّرْكَاتِ الثَّقِيلَةِ» (همان: ۵۰) (ما از آخرین شهرهای عربی به عروسی آمدیم/ از زمان خشونت و کشتار و قتل و ارث‌های سنگین) در این مقطع هم «قهر و قمع و قتل» همه به معنای سرکوب و کشتار و از همین رو، هم‌معنا هستند.

«يَأْخُذُ مِنْكَ الْبَطَاقَةَ... يَأْخُذُ مِنْكَ الْهُوِيَّةَ...» (همان: ۲۸) (از تو کارت و هویت را می‌گیرد) که هر دو به معنای کارت شناسایی و هویتی است.

«لِمَاذَا أَلْفُ تَنْظِيرٍ وَيَكْتَبُ حَوْلَهَا الْجَدَلُ» (همان) (چرا هزاران نظریه‌پردازی که پیرامونش جدل افزون گردد) که میان (تنظیر/الجدل) هم‌معنایی هست. هم‌معنایی میان (شفافا/

رقیقا) نیز در مقطع زیر دیده می‌شود:

«أَيُّهَا الشَّارِبُ إِنْ لَمْ تَكْ شَفَافًا رَقِيقًا/ كَزَجَاجِ الْكَأْسِ لَا تُدْخِلُ طُقُوسَ السُّكْرِ» (همان: ۵۱۳) (ای نوشنده، اگر [شراب] مانند شیشه جام خالص و شفاف نبود/ وارد آیین‌های مستی



نشو) که نوشیدنی رقیق، بی شک شفاف است، از همین رو این دو واژه با هم مترادفند. یا مانند ترادف میان دو اسم، «علت و سبب» در سطر شعری زیر:

«فَأَنَا الْعَاشِقُ... لَا أَرْكُضُ بَيْنَ الْعِلَّةِ وَالسَّبَبِ» (همان: ۴۴۰) (من عاشق هستم... میان علت و سبب نمی‌دوم)

همه این واژگان مترادف اسم بودند.

۴-۲- هم‌معنایی میان فعل و فعل

گاهی نیز این ترادف میان دو واژه رخ می‌دهد که هر دو فعل هستند. مانند:

«بِالْعَسْفِ احْتَشَدُوا وَمَلَأُوا بَابَ الْبَصْرَةَ بِالسِّلِّ» (همان: ۱۱۲) (در کنار درخت خرما جمع شدند و دروازه بصره را از سل پر کردند) جمع شدن و پر کردن هر دو به يك معناست، لذا این دو فعل با هم مترادف هستند.

«وَأَسْتَجَوِبْتُ الْأَحْجَارَ فَلَمْ يَنْطِقْ» (همان: ۴۵۹) (از سنگ‌ها بازجویی کردم اما سخن نگفتند) استجواب و بازپرسی کردن نوعی نطق و سخن گفتن است، لذا این دو فعل نیز با هم مترادف هستند. از سوی دیگر، سنگ‌ها جمادند و قابل بازپرسی کردن نیستند، شاعر مبارزانی را که در راه مبارزه و مقاومت ثابت قدم هستند به سنگ‌هایی تشبیه کرده است که زیر دشوارترین شکنجه‌های بازپرسی زبان به سخن نمی‌گشایند و سکوت خود را حفظ می‌نمایند.

«وَأَلْقَاهُ فِي عَيْنِي / وَأَغْفُوهُ / كَأَنَّ الْكُونَ نَامًا» (همان: ۵۰۵) (و آن را در چشم من افکند و خواباندش، گویی هستی خوابیده بود) اغفوه همان معنای نام‌را دارد و هر دو به معنای خوابیدن هستند، لذا هم‌معنا و مترادفند.

در سطر زیر هم به پاخاستن همان ایستادن است و این دو فعل، با هم مترادف هستند:

«فَنَهَضْتُ... وَقَفْتُ أَمَامَ الْجَلَادِ» (همان: ۵۰۰) (به پاخاستم و در مقابل جلاد ایستادم)

یا در عبارت زیر، که بستن کلام همان نپذیرفتن سخن گفتن است:

«رَفَضْتُ... وَأَطَبَقْتُ فَمِي» (همان: ۵۰۲) (نپذیرفتم... دهانم را بستم)

«أَسْتَعْرَىٰ يَا نَارُ، أَسْتَعْرَىٰ وَهَبِّي» (همان: ۴۳۹) (ای آتش گداخته شو، گداخته شو و شعله بده) که همه افعال این سطر شعری و سطر شعری بعد با هم هم‌معنا هستند زیرا همه معنای گداخته‌شدن آتش را دارند.

«أَجْمَرَتْ عَيْنَاهُ شَوْقًا / وَتَلَطَّى سَبَقًا» (همان: ۵۰۴) (دو چشمانش از شوق گداخته شد/ و از

هوس سرخ گردید) که در زمان گداخته شدن آتش، آتش سرخ می‌شود لذا گداخته شدن و سرخ شدن آتش با هم مترادف دارند.

هم‌چنین هم‌معنایی میان (قدح/تشتعل) را در شعر زیر می‌بینیم:
 «فإن قدح فکونوا لَهَا سَتَظَلُّ تَشْتَعِلُ» (همان: ۸۴) (و اگر آتش بیفروزی آن‌ها دل آتش هستند و پیوسته شعله می‌کشند)

۳-۴- هم‌معنایی میان اسم و فعل

در بخش‌های قبل دیدیم که میان واژه‌های مترادف نوعی تجانس از حیث اسم و فعل بودن این واژگان دیده می‌شد، اما همیشه در شعر نواب چنین نیست و گاه تجانس نوع کلمات میان این واژه‌های مترادف بر هم خورده و یکی از این واژگان فعل و دیگری اسم هستند. نواب می‌گوید:

«أُكِيدُ... أُكِيدُ... مِنَ الْجَوْ تَمَّ اتِّصَالُكَ بِالْكُونِ / وَمَضَاتُ عَيْنِيكَ / كَانَتْ تُضِيءُ رُؤُوسَ الْجِبَالِ» (همان: ۳۵۴) (حتماً... حتماً... از فضا با هستی تماس حاصل شد/درخشش‌های چشمانت/ قله کوه‌ها را روشن می‌کرد) در این متن درخشش‌ها و روشن کردن به یک معناست زیرا هر چیز درخشنده روشن است و هر چیز روشن می‌درخشد. اما «ومضات» اسم و «تضيء» فعل است.

«أشعلُ مِياهِ الْخَلِيجِ / تَسْلُحُ... / وَعَلَّمَ صِغَارَكَ نَقَلَ الْعِتَادَ كَمَا يَنْطِقُونَ» (همان: ۲۲) (آب‌های خلیج فارس را آتش می‌زنم/تا مسلح شود.../به کودکان حمل و نقل تجهیزات را بیاموز چنان که سخن گفتن را می‌آموزی) تسلیح تجهیز شدن به مهمات است و العتاد به معنای مهمات است، لذا می‌توان این دو را در یک رده قرار داد و هم‌معنا دانست، در اینجا نیز «تسلح» فعل امر و «العتاد» اسم است. یا مانند مترادف موجود میان «یرجی» که فعل مضارع و «أمل» که اسم است و هر دو به معنای امید و آرزو و مترادفند:
 «فَمَا يَبْكِي وَ لَكَ لَوْ بَكَى يُرْجَى لَهُ أَمَلٌ» (همان: ۸۴) (گریه نمی‌کند و اگر بگرید، امید به وی امیدوار است)

همه این‌ها نشان می‌دهد، مظفر النواب در ذهن خود، اندیشه‌اش را پرورش داده، سپس آن را با الفاظی مختلف که دارای همان معانی باشد، بیان می‌کند تا آن را به خواننده برساند و این از باب تأکید اندیشه‌ای است که در سر دارد تا بتواند آن را در ذهن شنونده نهادینه نماید.

نتیجه‌گیری

- ۱- نواب گاه در به‌کارگیری دو پدیده زبانی تضاد و مترادف، تجانس میان کلمات از حیث نوع واژگان را رعایت کرده و گاه این تجانس را برهم می‌زند، اما شایان ذکر آن که، بسامد به‌کارگیری تضاد و مترادف میان کلمات متجانس از حیث اسم و فعل بودن، بیشتر از به‌کارگیری این دو در بین واژگان نامتجانس و نیز، تضاد و مترادف میان کلمات متجانس اسمی (اسم و اسم) بیشتر از کلمات متجانس فعلی (فعل و فعل) است.
- ۲- تضاد و مترادف در اشعار نواب، بر موسیقی معنوی متون شعری وی می‌افزاید. کما اینکه نواب همیشه فنّ تضاد را به‌همراه دیگر محسنات بیانی و بدیعی می‌آورد تا از این راه، بر غنای ادبی متون شعری خود بیفزاید. چنان که وی گاهی در راه به‌کارگیری فنّ تضاد، تحت تأثیر تضادهای قرآنی قرار گرفته است.
- ۳- با بررسی تضاد و مترادف در شعر مظفر النواب، نتیجه می‌گیریم که این دو پدیده زبانی در شعر نواب، به صورت عمدی و خودآگاه نیامده، بلکه برعکس، بدون هیچ‌گونه تکلف و تصنعی در شعر وی ذکر شده است.
- ۴- تضاد و مترادف در شعر نواب به‌سان دیگر پدیده‌های زبانی و بلاغی به‌کار گرفته شده در شعر او، همه در جهت بیان بهتر اندیشه‌ها و تصاویر شعری‌اش و توضیح معانی و مفاهیمی که قصد بیانش را داشته، مورد استفاده قرار گرفته است.

منابع و مأخذ

الف) کتب:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- بسیونی، سمیرا ابراهیم. (۲۰۰۹م). دیوان مظفر النواب شاعر الغربه و الترحال. ط ۱. دقهلیه مصر: مکتبه جزیره الورد.
- ۳- الزبیدی، یوسف شنوت. (۲۰۰۸م). مظفر النواب أجمل قصائده. عمان: دار دجله.
- ۴- النواب، مظفر. (۱۹۹۶م). الأعمال الشعرية الكاملة. لندن. ط ۱. دار قنبر.
- ۵- یاسین، باقر. (۲۰۰۳م). مظفر النواب حياته و شعره. ط ۳. قم: دار الغدير.

ب) مقالات:

- ۶- امیری، د. جهانگیر و سعید اکبری. (۲۰۰۸م/ بهار و تابستان ۱۳۸۷ ش). «بررسی درون‌مایه‌های شعر مظفر النواب». مجله ایرانی زبان و ادبیات عربی. شماره ۹.
- ۷- بیدج، موسی. (بهمن ۱۳۶۷ ش) «دختر صبح»، تألیف: مظفر النواب. مجله کیهان فرهنگی. سال ۵ شماره